

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقي الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

بحث در ادله نافية حجيت سیره به نحو عموم بود، حالا و لو یک صنف خاص از سیره.
گفتیم به وجوهی برای این جهت استدلال شده است.

وجه اول آیات داله بر نهی از عمل به غیر علم بود و اتباع غیر علم بود و اتباع مظنه بود
که بحث شد و جواب داده شد.

وجه ثانی ادله‌ای است که دلالت می‌کند بر حرمت قول به غیر علم. قول به غیر علم
می‌گوید حرام است، چیزی که نمی‌دانی بگویی این حرام است، حال چه برای شرعیات
باشد چه برای غیر شرعیات باشد. مثلاً کسی فاصله قم و تهران را درست نمی‌داند چقدر
است، بگوید 30 کیلومتر، نمی‌داند اینطور است یا 129 تا است یا 125 تا است یا 130 تا
است. اینکه به جایی بر نمی‌خورد اما نفس قول به غیر علم حرام است. از ادله استفاده
می‌شود که یکی از محرمات نفس قول به غیر علم است. از باب دروغ نمی‌شود گفت
حرام است چون تمسک دلیل در شبهه مصداقیه استفا شاید راست باشد، نه، خود اینکه
چیزی که نمی‌دانی بگویی بعنوان امر حرامی است. آن وقت گفته اند که با توجه به این
حرمت این ادله ردع می‌کند از عمل به سیره، چون در موارد سیره ما نمی‌دانیم که خدا
چنین حرفی را می‌زند یا نه، بخواهیم بگویم حکم خدا این است قول به غیر علم است و
قول به غیر علم حرام است و لو اتباع هم نکنیم پیروی نمی‌کنیم اما می‌گوییم. و لو
باشد اما شما علم نداشتی، «لم تقولون ما لا تعلمون» چرا آنچه که نمی‌دانید می‌گویید که
ممکن است در واقع هم درست باشد اما شما که نمی‌دانید چرا می‌گویید؟

پس چون در موارد سیره ما علم نداریم به اینکه فرمایش شارع این است، حکم خدای
متعال این است، و لو خودمان نمی‌خواهیم عمل کنیم، ممکن است اصلاً مربوط به ما هم
نباشد. فرض کنید فقیهی است می‌خواهد فتوا بدهد برای خانم‌ها، حجابشان یا مسائل
خاصشان به آنها، این قول به غیر علم است؟ اگر استناداً به سیره بخواهد بگوید این قول
به غیر علم می‌شود و قول به غیر علم حرام است پس بنابراین این ادله ردع می‌کند.

«الوجه الثانی: الاّله الناهی» (ادله‌ای که نهی کننده است) عن القول بغير العلم»

س: خبر واحد و ثقه و اینها را هم شامل می‌شود؟

ج: بله همه را شامل می‌شود، فلذا است که این به طور کلی می‌گوید غیر علم. سیره در
مواردی که می‌خواهد مستند فقیه واقع بشود برای فتوی و امثال ذلک همه اینها را شامل

می‌شود.

س: ... در فتوا که کسی استناد به خدا نمی‌دهد که، می‌گوید وظیفه شما این است، معذورید...

ج: یعنی وظیفه شرعی شما این است دیگر.

س: نمی‌گوید که حکم الله تبارک و تعالی این است.

ج: پس چه می‌گوید؟

س: می‌گوید اگر این کار را بکنید تأمین عقاب دارید، معذورید.

ج: حالا اگر کسی اینطور بگوید یکی دیگر از جواب‌ها همین است ...

«قد ورد النهی عن القول بغير علم في العديد من الأدلّة» وارد شده است نهی از قول به غیر علم در شماری از ادله «كقول تعالى: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ...» همینطور می‌شمارد تا اینکه می‌فرماید «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» خدای متعال حرام فرموده است فواحش را و گفتن بر خدا آن چیزی را که نمی‌دانید «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» البته این آیه قول به غیر علم مطلقاً را حرام نمی‌کند، قول به غیر علم در مورد خدای متعال را حرام می‌کند اما ادله‌ای هم هست که مطلق گفته اند. «و كقول أبي عبدالله عليه السلام: «إِيَّاكَ عَنْ خَصْلَتَيْنِ (که) يَهْلِكُ فِيهِمَا الرَّجَالُ»» حذر باد شما را از دو خصلت و دو صفت که هلاک می‌شود در آن مردمان، «أَنْ تَدِينَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْيِكَ» اینکه تدین بورزی به شیئی از آراء خودت، به شیئی از آراء خودت تدین بورزی و بگویی این برای دین است، خودت نشستنی حساب کردی و می‌گویی این برای دین است بدون اینکه مدرکی داشته باشی و دلیلی داشته باشی. «أَنْ تَدِينَ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْيِكَ، أَوْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ» یا فتوا بدهی به مردم بدون اینکه علم داشته باشی. و لذا است که فتوا دادن خیلی کار مشکلی است.

مرحوم آقای حائری قدّس سرّه از ایشان نقل می‌شد می‌فرمود وقتی به من می‌گویند فتوا بده مو بر بدنم راست می‌شود، آن آدم با آن دقت با آن علم فراوان که درسش خیلی قابل استفاده بود اما وقتی می‌گویند به من فتوا بده من مو بر بدنم راست می‌شود، تا جایی که بر انسان مسلّم نشده است که وجوبش تعیینی است وجهی ندارد که انسان فتوا بدهد.

«أو تفتي الناس بغير علم فيمكن أن يُتفاد منه الردع عن السير العقلائيّ المستقرّ عن العمل بغير العلم» ممکن است استفاده شود از این نهی از این قول به غیر علم ردع از سیر عقلائی‌ای که استقرار پیدا کرده است بر عمل به غیر علم مثل عمل به امارات عقلائیّه. چرا ممکن است از آنها استفاده کنیم ردع از این سیره‌هایی که بر عمل به غیر علم است؟ «نظراً إلى أنّه يعمّ الإفتاء على طبقها» به نظر به اینکه این عمل به غیر علم شامل می‌شود افتاء بر طبق آن امارات عقلائیّه را. شما وقتی فتوا می‌دهی بر طبق این امارات عقلائیّه علم که نداری، پس بنابراین عمل کردی -چون افتاء خودش عمل است دیگر- عمل کردی به این روایت بدون اینکه علم داشته باشی. «كما إذا أفتى الفقيه على طبق خبر الثّق الدالّ على حرمة العصير» مثلاً فتوا بدهد فقیه بر طبق خبری که دلالت می‌کند بر حرمت عصیر عنبی و بگوید عصیر عنبی حرام است خوردنش یا بگوید

نجس است قبل از ثلثان شدن. بگوید عصیر عنبی قبل از ثلثان شدن نجس است یا خوردنش حرام است، به چه دلیل این حرف را بزنند؟ به استناد به یک روایت که دلالت بر این می‌کند و آن روایت قطعی نیست، این افتاء به غیر علم است دیگر، پس مشمول این می‌شود. بنابراین ما به خبر ثقا^۱ بخواهیم عمل کنیم و فتوا بدهیم مشمول این روایت می‌شویم. «فإنَّ القولُ باللهِ (و اینکه آن عصیر) حرامٌ شرعاً قولٌ بغير العلم و إفتاء به بعد عدم إفادته العلم» و افتاء به آن حرمت است، به آن حرام است بعد از عدم افاده آن قول یا آن خبر ثقه، بعد از عدم افاده آن خبر ثقه «العلم باللهِ حكم الله واقعاً. و مقتضى التَّهْيِ عنه عدم اعتبار تلك الأمار^۲ لدى الشارع» شارع می‌گوید اگر تو طبق این سیره فتوا دادی، طبق این خبر ثقه‌ای که سیره بر آن قائم است، تو کار حرام انجام دادی. این معلوم می‌شود که آن را حجت قرار نداده است، اگر آن را حجت قرار داده بود من استناد به او بکنم و فتوا بدهم چه اشکالی داشت؟ اینکه می‌گوید اگر استناد به آن کردی و طبق آن فتوا دادی کار حرامی انجام دادی یکشف از اینکه این آن حجت نیست و الا اگر آن حجت نیست که یقه من را نباید بگیرد که طبق او فتوا دادم.

س: ...

ج: آن قرآن است دیگر، حالا روایت هیچ اما قرآنش که بود دیگر و آن روایت هم چون مطابق قرآن است می‌دانیم درست است.

س: ...

ج: حالا اینجا که خدا است، ما در فتوا فقط با خدا ربط داریم دیگر، اینجا فعلاً برای خدا است و برای دین است.

س: ...

ج: به خدمت شما عرض شود حجّیت ظواهر من القطعیات که ربطی به حجّیت سیره عقلائیه و قطعیه و اینها ندارد، آن من القطعیات و مسلّمات است، فلذا آقای خوئی فرموده است بحث از حجّیت ظواهر از علم اصول نیست چون مسائل ... آن مسائل نظری است، اما چیزی که واضح که من الواضحات است جزء مسائلی است که علمی نیست. مثلاً اینکه الكل اعظم من الجزء جزء هیچ مسأله علمی نیست، ارتفاع نقیضین محال است، اجتماع نقیضین محال است، اجتماع ضدّین محال است اینها جزء هیچ علمی نیست، اینها از واضحات ضروریات است، علوم از چه بحث می‌کند؟ از علوم نظری بحث می‌کند، فلذا ایشان می‌گوید بحث حجّیت ظواهر، اصل حجّیت ظواهر لیس من علم الاصول. با اینکه انقدر اهمیت دارد اما چون از واضحات است که من لدن آدم به قول ایشان الی زمان الخاتم صلی الله علیه و آله و سلم و الی آخر الابد می‌دانیم اینطور است.

«و مقتض النّهی عنه (و از این افتاء و عمل نمودن) عدم اعتبار تلك الأمار^۳ لدى الشارع» وقتی اعتبار نداشت «و بالتّالی» و بالتّیجه مقتضای آن نهی چیست؟ و بالتّالی مقتضای آن نهی ردع شارع است «عنها» از آن سیره.

یعنی شارع گفته است خبر ثقه حجّت نیست، خبر ثقه که سیره بر آن است پس معلوم می‌شود که شارع از آن سیره هم ردع کرده است و می‌گوید آن سیره هم به درد نمی‌خورد. «و بالتّالی و بالتّیجه ردع الشارع» ضمیر ردعه بر می‌گردد به شارع مصدر به

فاعلش اضافه شده است «عنها» از آن سیره عقلانی.

«المنافشل فی الوجه الثانی: عدم صلاحی تلك الادل للردع عن السیر» جواب این است که ما در فقه فقیه چه کار می‌کند؟ در فقه فقیه می‌گوید وقتی خبر ثقه بر یک چیزی قائم شد، بر حرمت یک چیزی قائم شد یا بر وجوب یک چیزی قائم شد می‌گوییم این خبر ثقه حجت است معنایش این است که یعنی منجز دارد، آن حکم واقعی تنجز پیدا کرده است، اگر انجام ندهی، وجوبی باشد که انجام ندهی گرفتار هستی، اگر حرمتی باشد که انجام بدهی گرفتار هستی. معنای حجت خبر ثقه و امارات تنجیز و تعذیر است. تنجیز یعنی اینکه اگر این مطابق با واقع در آمد آن گردنگیر شما است، بر ترکش عقوبت است اگر واجب است، بر فعلش عقوبت است اگر حرام است. و اگر به این خبر گوش کردی و در واقع این گفت حلال است و در واقع حرام بود این عذر تو است. معذر است و منجز است.

بنابراین فقیه در استناد به خبر واحد نمی‌آید اسناد به خدا بدهد و بگوید خدا اینطور فرموده تا بگوید قول به غیر علم است بلکه می‌گوید منجز است یعنی عقل در این موارد به آن ادله‌ای که اقامه می‌شود در محلّ خودش می‌گوید این تنجیز دارد، یا تعذیر دارد اما اسناد نمی‌دهد. و این روایات قول به غیر علم را حرام کرده است، نگفته است خبر واحد منجز نیست، نگفته است معذر نیست. پس بنابراین اینها رادع نمی‌شود از عمل به خبر واحد و بالتّیجه و بالتّالی رادع از سیره نیست چون ما استناداً به سیره چه می‌گوییم؟ می‌گوییم همانطور که عرف عقلاء اگر خبر آدم راستگو و آدم امین بر چیزی واقع شد آن تکلیف مولی را منجز می‌داند و اگر بر خلاف واقع شد شخص را معذور می‌دانند، این را می‌گوییم و این اسناد را هم به چیزی نمی‌خواهی بدهیم، پس بنابراین لا اشکال.

س: ...

ج: ما اسناد نمی‌دهیم، می‌گوییم اگر به آن یقین داریم که بله اینچینی است.

س: از کجا یقین داریم؟

ج: توضیح دادم که از کجا یقین داریم. حالا بخوانیم و تطبیق هم بکنیم ببینیم از کجا یقین داریم.

«إنّ هذه الأدل غیر رادع عن السیر المستقر علی العمل بغیر علم کخبر الثّق» این رادع نیست از سیره‌ای که استقرار دارد در نذر عقلاء در عمل به غیر علم مانند خبر ثقه. «فإنّ مفادها حرم القول و الإفتاء بغیر علم» چون مفاد آن ادله حرمت قول بر افتاء به غیر علم است «وقضی ذلک (یعنی مقتضی ذلک) عدم جواز إسناد ما شک فی انتسابه الی الله تعالی إلیه (إلی الله تعالی)» مقتضایش این است «فلو شک فی أنّ خبر الثّق حجّ عند الشارع فلا يجوز إسناد ذلک إلی الشارع» نمی‌دانیم شارع حجت کرده است یا نه جایز نیست اسناد بدهیم. «و القول بأنّه حجّ عنده» جایز نیست که سخن بگوییم به اینکه «أنّه» آن خبر ثقه حجت است نزد شارع. «و کذا إذا شک فی أنّ مفاد الخبر -کحرم شرب العصیر- مثلاً یک خبری وارد شده است که شرب عصیر حرام است این مفاد آن خبر می‌شود «و کذا إذا شک فی أنّ مفاد الخبر» که آن مفاد مثل چه؟ مثل حرمت شرب عصیر «مطابق للواقع» وقتی شک شد که این مطابق با واقع است یا نه «فلا يجوز إسناده (اسناد آن مفاد خبر) إلیه (إلی الشارع) و القول» اسناد بدهیم جایز نیست و جایز نیست

قول به اینکه شرب عصیر حرام است شرعاً، نمی‌توانیم بگوییم حرام است شرعاً این را نمی‌توانیم بگوییم. اینها مهم است که آدم از رساله بعضی علما و از متون فقهی ایشان مقام دقت و فقاقت و توجه آنها را به مسائل کشف می‌کند که چطور نوشته است؟! از آن چطور نوشتنش اهل فن می‌فهمند که این درجه علمیتش چه مقدار است، از آن نوشتن می‌فهمد درجه علمیت چه مقدار است که به این ریزه کاری‌ها، به این خصوصیات و این چیزها توجه داشته، اینطور نوشته باشد یک صورت است، بگوید این حرام است شرعاً بله پس داری اسناد می‌دهی. یک وقت نه می‌گوید اینکه من اینجا نوشته‌ام این میره ذمه است، من نمی‌گویم، اگر اینطور عمل کنی فقط ذمه ات بری می‌شود اما من نمی‌گویم این حکم خدا است. این یک بیان آخری است.

«و هذا لا يقتضى الردع»

خب این حرمت اسناد به خدا، به شارع، این اقتضاء نمی‌کند ردع از این سیره را، چرا؟ «ذات السیر» ثابت «علی العمل بخبر الثقل» و حجت به معنی کونه منجزاً و معذوراً للواقع» این حجیتش به معنای این نیست که این مفاد برای واقع است، یا به این معنا نیست که اسناد داده است بگوید خدای متعال این را منجز قرار داده است، معذور قرار داده است. نه مفادش را به خدا نسبت داده است نه اینکه خدا این را منجز و معذور قرار داده است، هیچ کدام. این دو را به خدا نسبت نمی‌دهد که بگوییم اسناد به غیر علم است، پس چه می‌کند؟ «و حجیت به معین کونه منجزاً و معذوراً للواقع، و الأدلّ المذکور لا تنفی ذلک» این منجز و معذور بودن را نفی نمی‌کند «لأنّ العمل المذکور لیس قولاً و إفتاءً بغیر علم، چون اینکه این منجز است، ما می‌گوییم این منجز است، خودش منجز است خودش معذور است، این منجز بودن این و معذور بودن این، این افتاء به غیر علم نیست، افتاء این است که بگویی شارع اینطور گفته است. نمی‌گوییم شارع این مفاد را گفته است، نمی‌گوییم شارع این منجز و معذور را گفته است. «لأنّ العمل المذکور لیس قولاً و إفتاءً بغیر علم، کما أنّ إسناده حجیّ الخبر بالمعنی المذکور الی الشارع لیس قولاً و إفتاءً بغیر علم بعد إحرار ذلک بقیام السیر» و عدم ردع الشارع عنها» بعد از اینکه ما منجزیت و معذرت خبر ثقه را فهمیدیم، از کجا؟ دیدم عقلاء خبر ثقه را در رابطه با خودشان و موالییشان منجز می‌دانند، معذور می‌دانند، شارع هم از این ردع نکرده است، این آیات که نمی‌تواند ردع کند چون ما اسناد که نمی‌خواهیم بدهیم، ما می‌خواهیم بگوییم شارع از این ردع نکرده است، حالا که شارع از این ردع نکرده است پس می‌فهمیم که پیش او هم منجز و معذور است، نمی‌گوییم شارع منجز کرده است، این را می‌فهمیم و اسناد می‌دهیم. مثل اینکه کسی یک چیزی را بفهمد حرام است و اسناد ندهد اما طبق آن عمل می‌کند یعنی ترک می‌کند. می‌فهمد یک چیزی واجب است اسناد به خدا نمی‌دهد که خدا فرموده است واجب است اما می‌رود انجام می‌دهد، اینکه اشکال ندارد، مشمول این روایت که نمی‌شود. اگر بیاید بگوید این حرام است، بگوید واجب است ... حالا یک کسی حرف نمی‌زند و اسناد نمی‌دهد اما طبق این وجوب عمل می‌کند، طبق آن حرمت عمل می‌کند، این که قول به غیر علم نگفته است، حرفی نزده است، اسنادی نداده است.

س: ... اعتبار حجیت، حجیت بخشیدن به سیره و لو اینکه شما کشف بکنید که در نزد شارع مورد قبول است ...

ج: کشف غیر از انتساب و نسبت دادن است. من یک چیزی را می‌بینم، یک وقت می‌بینم که الان این چراغ روشن است، دارم می‌بینم، عمل می‌کنم طبق اینکه روشن است و

کتابم را باز می‌کنم و می‌خوانم اما نمی‌گویم چراغ روشن است، حرف نزدنم که، اسناد نداده ام که.

س: ... می‌توانید بگویید در نزد شارع معتبر است؟ اگر بدانی که در نزد شارع معتبر است یعنی اعتبار را او بخشیده است، امر اعتباری است دیگر.

ج: ولی دارم می‌گویم؟ من دارم می‌گویم؟

س: ...

ج: گفته اند راست گفتن واجب نیست، آدم راست نمی‌گوید اما نه اینکه نمی‌داند.

س: ...

ج: نه نه آن را نمی‌گویم، و الا آنها را می‌گفت. بله از همان راه‌ها فهمیدیم. پس این ردع نمی‌کند، چرا؟ چون شارع ردع نکرده است. از جهت اینکه شارع ردع نکرده است علم پیدا می‌کنیم و اینها نمی‌تواند رادع باشد، این آیات نمی‌تواند او را بگیرد پس این آیات چه چیزی به ما می‌گوید؟ این آیات و این روایات به ما می‌گوید که اسناد به غیر علم نده، من اسناد نمی‌دهم، اما کاری که من می‌کنم اصلاً اسناد نیست، کاری که فقیه می‌خواهد انجام بدهد اصلاً اسناد نیست، کاری که فقیه انجام می‌دهند این است که می‌گوید عقلاء بین خودشان و موالیانشان وقتی خبر ثقه‌ای قائم بشود آدم معتمد و مورد اعتمادی بگویند مولی این را گفت است، همین که او آمد گفت آن تکلیف را اگر از مولی صادر شده باشد منجز بر خودشان می‌بینند و اگر تکلیف دیگری صادر شده باشد و این خلاف باشد خودشان را معذور می‌بینند. پس بنابراین این تعذیر و تنجیز را عقلاء درک می‌کنند، شارع هم از این ردع نکرده است، فقیه طبق همین می‌آید عمل می‌کند بدون اینکه اسناد بدهد.

س: ... هر عملی اعتباراً بمولی ارزش دارد همینطور صرف عمل که نمی‌شود دیگر، اعتبار عمل به چیست وقتی اسناد ندهیم؟ ارزش عمل به اعتبار به مولی است، اگر اعتبار نکند ...

ج: مولی اعتبار کرده است ما کشف اعتبار مولی را می‌کنیم، ما کشف می‌کنیم که شارع این منجزیت و معذرت را قبول دارد اما فقیه لازم است بیاید اسناد بدهد به شارع تا بگوید مشمول این روایت و آیات می‌شود یا نمی‌شود؟ اسناد نمی‌دهد، طبقش عمل می‌کند. می‌گوید من واقع را نمی‌گویم، راست گفتن که واجب نیست اما طبق آن واقع عمل می‌کنم.

س: عمل خیلی قوی تر از گفتن است حاج آقا. ...

ج: عمل چه اشکال دارد؟ مثل احتیاط کردن است دیگر، چه اشکال دارد. خبر ثقه وارد شده است که این شیء واجب است و من هم یقین دارم که حرام نیست، فقط احتمال وجوب می‌دهم و این خبر هم می‌گوید واجب است، می‌روم انجام می‌دهم، مثل احتیاط کردن است دیگر چه اشکالی دارد؟ پس بلاسناد ... حرف فقیه این است که من مفاد را اسناد نمی‌دهم فقط در رساله اگر هم می‌نویسم واجب است یعنی یک روایتی دال بر وجوب آمده است، نمی‌گویم خدا فرموده است، یعنی یک روایتی که روایتش ثقه هستند بر وجوب داریم. شما هم می‌دانی که وقتی فقیه چنین حرفی را زد بعد به خاطر ادله حجّیت

قول فقیه آنجا هم باز اسناد نمی‌دهی، می‌گویی که بله پس بر من منجز است اگر در واقع چنین چیزی باشد، می‌روی می‌آوری. خودش هم همینطور است.

س: اسناد می‌شود مقام ثبوت؟

ج: اسناد مقام اثبات است، اسناد می‌دهی.

س: اسناد در مقام اثبات می‌دهیم؟

ج: اسناد در مقام اثبات نمی‌دهیم اما طبق آن عمل می‌کنیم. بله طبقش عمل می‌کنیم مشمول آیات و روایات قبل می‌شود که جواب دادیم، از حیث عمل کردن طبق اینها «لا تقف ما لیس لك به علم» عمل نکن، دنبال نکن، آن مشمول آنها می‌شود، آن را که جواب دادیم. حالا حرف دیگری است که این به عمل کردن ما کار ندارد به اسناد دادن ما کار دارد، به قول به غیر علم کار دارد. تفاوت دلیل ثانی با دلیل اوّل این شد؛ دلیل اوّل می‌گفت عمل نکن به غیر علم، اینجا داریم عمل می‌کنیم، آن راه اوّل بود. راه دوّم این است که این ادله که نمی‌گویند عمل نکن، این ادله می‌گویند که اسناد نده، قول به غیر علم نگو، جوابش این است که ما اسناد نمی‌دهیم که اما عمل می‌کنیم. در عمل می‌کنیم ادله وجه اوّل شاملش می‌شود که جواب دادیم، حالا از آنها که جواب دادیم ما عمل می‌کنیم اما اسناد که ندادیم! پس ادله‌ای که می‌گویند اسناد حرام است شامل ما نمی‌شود.

س: ... احکام شرعی را به شرعی بودن نسبت می‌دهیم پس احکام شرعی عبارت دقیقی نیست دیگر.

ج: چرا؟

س: چون به شارع نسبت می‌دهیم.

ج: برای شارع است دیگر، احکام شرعیه داریم، خدا احکام را جعل نکرده است؟ اصلاً اینکه دین است یعنی خدا احکام دارد.

س: ...

ج: اگر فقیه یک جایی ادله قاطعه پیدا کرد که علم پیدا می‌کند که خدا چه تشریع کرده است، اما در جایی که علم پیدا نمی‌کند و خبر ثقه بر آن قائم است اینجا منجز بر آن واقع پیدا می‌کند که اگر آن واقع باشد منجز است و اگر نباشد این معذور است. و الاّ اینکه شرع حکم دارد که لا اشکال فيه.

س: ...

ج: نه نمی‌گوییم، نباید بگوییم این حکم شرعی است، اسناد نباید بدهیم مگر اینکه یقین داشته باشیم و الاّ این حکم شرعی نیست. بله مگر کسی بگوید که اینجا ... یک راه دیگری وجود دارد که بگوییم اینجا احکام شرعی ظاهری است. یک حکم واقعی داریم، یک حکم ظاهری داریم، بگوییم اینجا احکام شرعی ظاهری است، این هم بنا بر مسلک کسانی درست است که مثل محقق اصفهانی می‌گویند حجّیت جعل حکم مماثل است فلذا آن عبارتی که در معالم است که از قبل علامه شاید فرموده است که «طَلَبُ الطَّرِيقِ لَا يَنَافِي عِلْمُ الْحُكْمِ» یعنی شما با اینکه روایت طَلَبِ است اما علم به حکم ظاهری شرع پیدا

می‌کنی. چرا؟ چون وقتی قطع به حجت پیدا کردی حجت را او معنای اینچنینی می‌کند، نمی‌گوید یعنی معذّر و منجّر، می‌گوید یعنی جعل حکم مماثل، پس یعنی اگر شارع فرمود که خبر ثقه حجت است که دارد می‌گوید «العصیر العنبی نجس» اگر این دروغ گفته باشد، یا خطا کرده باشد، یا سهو کرده باشد، شارع که می‌گوید حجت است یعنی من نجس را در ظاهر جعل کردم، مماثل همین که این می‌گوید، پس آنجا یقین پیدا می‌کند، آنجا درست است بنویسد این حکم شرع است منتهی حکم ظاهری شرع است. اما اگر شما گفتید نه حجت به معنای جعل حکم مماثل نیست، به معنای منجّر است، معذّر است، این روایت منجّر و معذّر است، این گفتید، ما الان اسناد به شارع نمی‌دهیم، نه مفادش را اسناد به شارع می‌دهیم، نه حجّتش را اسناد به شارع می‌دهیم، طبقش عمل می‌کنیم، اگر عمل را می‌گویی اشکال دارد بگو، به چه دلیل می‌گویی اشکال دارد؟ به دلیل اوّل می‌گویی اشکال دارد که جواب دادیم، به دلیل دوّم می‌خواهی جلوی ما را بگیری بگویی قول به غیر علم می‌گوییم، ما که حرفی نمی‌زنیم، ما ساکت هستیم، چیزی نسبت نمی‌دهیم.

س: ... نسبت به واجبات توضّلی مشکلی پیش نمی‌آید اما نسبت به واجبات تعبّدی چطور امتثال امر می‌کند؟ اینجا که ما چیزی از شارع نداریم که امتثال امر به شارع باشد.

ج: بله سؤال خوبی است. به خدمت شما اگر قصد وجه جزمی بخواهیم بکنیم حرف شما درست است اما عبادت به این تحقق پیدا می‌کند که اگر احتمال هم می‌دهیم که شارع گفته است بیاوری می‌شود عبادت، فلذا در مواقع احتیاط شما چه می‌کنید؟ احتیاط را که نمی‌توانی بگویی حتماً ... تشریع است اگر بخواهی بگویی واجب است. چون محتمل است که شارع این را بخواهد حتّی گفته اند قصد قربت در موارد احتیاط در این موارد آکد است تا آن جایی که می‌دانی.

خب «لا یقال: إنّ العقلاء كما يعملون بخبر الثّق» و یكون عندهم حجّ بمعنی المنجّر و المعذّر للواقع كذلك یُخبرون عن الواقع اعتماداً علیه»

اگر کسی اشکال کند بگوید عقلاء همانطور که خبر ثقه را منجّر و معذّر واقع می‌دانند در موارد قیام خبر واحد ثقه اسناد هم می‌دهند به شارع، اینها از هم جدا نیست هر دو را دارند که هم می‌گویند منجّر و معذّر است و هم اسناد می‌دهند و می‌گویند همین را گفته است. می‌گوییم قبول، فرض که همینطور باشد اما شارع از آن یکی ردع کرده است و از این یکی نکرده است، چه عیبی دارد؟ لا یقال این حرف را که اگر این حرف را بزنی ما جواب به تو می‌دهیم. «لا یقال إنّ العقلاء كما يعملون بخبر الثّق» و یكون عندهم حجّ بمعنی المنجّر و المعذّر للواقع كذلك یُخبرون عن الواقع اعتماداً (بر آن خبر ثقه) «إخبار از واقع می‌کنند اعتماداً بر آن خبر ثقه. «و یسندون مفاده -ان کان حکماً- الى المولی» اسناد می‌دهند مفاد آن خبر ثقه را اگر آن خبر ثقه مشتمل بر حکم باشد، مفادش حکم باشد «الى المولی» می‌گویند مولی واجب کرده است، مولی حرام کرده است. «و الأدلّ المتقدّم رادع» عن ذلک» ادله‌ای که گذشت رادع از این است چون این قول به غیر علم است «لأنّه من قبیل القول و الإفتاء بغير علم» این حرف را نزن. «فإنّه یقال» در جواب که «إنّ تمّ ذلک» اگر این ادعای شما درست باشد که عقلاء علاوه بر منجّر و معذّر دانستن اخبار هم می‌کنند و اسناد می‌دهند، اگر فرضاً این حرفت درست باشد «فغایت الردع عن هذه السیر» ای الإخبار و الإسناد اعتماداً علی الخبر إذا لم یفد العلم» از این کارشان این آیات ردع می‌کند اما از آن کار دیگرشان چه؟ دو کار جدای از هم سیره‌شان است، می‌گویند وقتی خبر ثقه آمد دو کار سیره‌شان است؛ یکی اینکه می‌گویند این منجّر و معذّر

واقع است و دوم اینکه اسناد می‌دهند مفادش را به مولی. فرضاً این ادله قول به غیر علم این کار دوّمشان را ردع می‌کند، این چه کار به کار اوّل دارد؟ چه کار به سیره اوّلشان دارد؟ «لا يؤخذ الجار بذنب الجاری» این ردع شده است چه کار به آن دارد؟

س: ...

ج: فرض کنید کافی باشد، حالا بعد این را هم اشاره می‌کنیم.

س: استاد یعنی واقعاً عقلاً این را دوتا می‌بینند؟

ج: بله

س: یعنی می‌گویند یک بار عمل می‌کنیم ولی ...

ج: یک بار عمل می‌کنیم نه، می‌گویند هم این معذّر و منجّز است و هم ...

س: وقتی می‌گویند منجّز و معذّر است یعنی حرف مولی همین است

ج: نه نه، معنایش این نیست.

س: عقلاء واقعاً بین این دو تفکیک می‌کنند؟

ج: بله بله

«فغايتہ الردع عن هذه السيره» که عبارت از اخبار و اسناد باشد «لالردع عن أصل عملهم بخبر الثقل» و منجّزیه و معذّریته بالنسب الی الواقع» اما نسبت به آن ردعی نیست.

«و بالجملة»: يمكن أن يكون الخبر حجّاً بمعنى كونه منجّزاً و معذّراً للواقع (ولی) و مع ذلك لم يكن الإخبار به جائزاً من جهّ أنّه قولاً بغير علم» باید قلّ بغير علم باشد نه قولاً، خبر إنّ است، «من جهّ أنّه قولٌ بغير علم، فاللهی عن الثانی لا يقتضی الردع عن الأوّل» پس نهی از دوّمی که اسناد باشد و اخبار باشد اقتضاء نمی‌کند ردع از اوّلی که منجّز و معذّر باشد، از آن سیره از آن مطلب ردع نمی‌کند.

س: ...

ج: باز هم همینطور است، موقعی که قول ... با آن که اسناد نمی‌دهیم. یعنی چه قول به ... قول همیشه اسناد دارد دیگر.

س: ...

ج: منجّز است نه قول به غیر علم نمی‌گوییم واقعیّتی را می‌گوییم. چرا؟ می‌بینیم عقلاء اینطور هستند شارع هم که ردع نکرده است و گفتیم هر کجا که شارع ردع نکند به ادله ماضیه معلوم می‌شود که حجّت است و قبول دارد.

س: ...

ج: بله دیگر، یا بعضی از آن یقین می‌آورد، اگر نقض غرض و امر به معروف نهی از منکر و فلان و فلان و آنها باشد، بعضی هم گفتیم که ظهور حال است و فرض این است که

حجّیت ظهور حال را تمام کردیم.

«هذا مع أنّ المناقشتين المتقدمتين في الوجه الأوّل يرد بعضها -على الأقلّ- على هذا الوجه أيضاً» در وجه اوّل که می‌گفت ردع از عمل به غیر علم آن عمل بود نه قول، آن وجه اوّل که نهی از عمل به غیر علم بود دو جواب از آن دادیم، حالا اینجا می‌گوید آن دو جواب یا لاقلاً یکی از آنها در اینجا نسبت به اینها می‌آید، آن جواب‌ها چه بود؟ یکی این بود که می‌گفتیم یک سیره راسخه مرسوخه عمیقه این مانع از تحقق ظهور می‌شود، پس بنابراین اینکه عقلاء عالم من الصّدر الی الختم، در همه جا و همه کس خبر ثقه را حجّت می‌داند که می‌گوید می‌شود، اسناد بدهی اعتماداً بر خبر ثقه می‌شود اسناد بدهی مانع می‌شود از اینکه این آیات و این روایات شامل اسناد غیر علمی که مستندش خبر ثقه باشد می‌شود. بله یک جا خواب دیدی می‌آیی اسناد می‌دهی، یک جایی یک آدم غیر ثقه گفته است و اسناد می‌دهی، آنها مشمول است چون بر آنها سیره عقلاً نیست، اما اسناد بخواهی بدهی به خاطر یک آدم ثقه معتمد این بناء عقلاء اشکالی ندارد و درست است.

س: ...

ج: نه این به آن جهت کار ندارد.

س: ...

ج: بله اشکال ندارد.

س: اسنادش هم درست است؟

ج: حالا آن راوی که قطع داشته است که اسناد داده است.

س: ...

ج: اگر یک وقت با واسطه‌ها به گونه‌ای است که قطع پیدا می‌کند که اسناد که اشکالی ندارد، آنجایی هم که واسطه می‌خورد و قطع برای او پیدا نشده است، طبق سیره عقلائیّه است که شارع ردع نکرده است و اینها هم نمی‌تواند رادعش باشد چون اینجا اطلاق است و اطلاق نمی‌تواند ردع کند، اینجا اصلاً این اطلاق منعقد نمی‌شود. پس آن اشکالی که قبلاً کردیم که گفتیم یا اطلاق منعقد نمی‌شود یا اگر هم منعقد بشود زورش نمی‌رسد که سیره‌های اینچینی را ردع بکند، اگر این را هم گفتیم باز این هم یک جواب دیگری می‌شود برای مسأله.

«هذا مع أنّ المناقشتين المتقدمتين في الوجه الأوّل يرد بعضا -على الأقلّ- على هذا الوجه أيضاً مثل ما عرفت من أنّ العموم و الإطلاق غير صالحين للرادعيّ عن السيرّ الشدید» الرسوخ فی أذهان العقلاء» گفتیم عموم و اطلاق صلاحیت برای ردع ندارند از سیره شدید الرسوخ در اذهان عقلاء، چرا صلاحیت ندارند؟ یا به خاطر اینکه اصلاً انعقاد ظهور و اطلاق نمی‌شود یا اگر هم می‌شود نمی‌تواند.

بنابراین این نکته اینجا باید این توجه را بکنیم که این نکته اینجا این است که خلط نکنیم بین اسناد و بین اینکه این را منجّز و معدّر می‌دانیم بدون اسناد. این چیزی که ما در باب خبر ثقه و امارات و اینها داریم این است که می‌گوییم این منجّز و معدّر است و چیزی که

نسبت نمی‌دهیم، پس این آیات ردع نمی‌کند از او و این ثابت می‌شود. و اما آن جواب اخیری که دادیم جواب خوبی است که اگر آن جواب اخیر را کسی قبول کند اشکال ندارد در رساله بنویسد اینها احکام الهی است. بر اساس آن می‌تواند بگوید اینها احکام شرع است. اما اگر آن راه حلّ دیگر که گفتند کسی برود و بگوید اینها را نمی‌گویم احکام شرع واقعی، احکام شرع ظاهری است بنا بر مسلک کسی که جعل حکم مماثل می‌داند... یعنی حجّیت را به معنای جعل حکم مماثل می‌گیرد آن هم دیگر یقین دارد که حکم مماثل این است پس می‌تواند نسبت جزمیه بدهد.

س: ...

ج: چرا، باز هم به اطلاق است دیگر، به اطلاق اینجا را می‌گیرد.

س: ظلم است ...

ج: نه، کذب همه جا ظلم نیست. کذب مصلحت آمیز داریم، ... مرحوم آقای بهجت از ایشان نقل می‌شد که کذب قبح ذاتی ندارد اصلاً.

«الوجه الثالث: النهی عن تكلف ما سكت الله عنه»

آخرین وجه که نمی‌دانم دیگر شما حوصله دارید بگویم یا ندارید.

س: ...

ج: بله ایشان می‌گویند این ما سکت الله عنه است و شما هم ساکت بشوید.

و صلی الله علی سیدنا محمّد و آله الطاهرين.